

مادی محیط بها، همچنان رگ وریشه عقلهای ما مرکب است از حیات عقلی که ما او را در یافته و در وسطش نشوونما داریم. و طوریکه طفل؛ از پستان مادر شیر میخورد؛ ما نیز از الهام عقلی شیر میخوریم.

(و تسکین) از تفاعل سیاهی بین دولت و افراد وصف خوبی نموده میگوید: در عهد طفلی ام؛ دولت را مرد تریه میکند ولی در هنگام رشدش مرد را دولت تریه مینماید. اینچنین است حال در تفاعل ادبی روحی که در حیات ابتدائی؛ دولت ادب را عقول تریه میکند و در حیات راقیه عقول را دولت ادب؛ تریه مینماید و همه شعرا و ادبا و علما و حکما را مریبی میشود. ما همانطور که ابناي محیط مادی خودیم؛ همانطور ابناي محیط عقلی خویش نیز هستیم.

دا کتر عبدالرحمن شهبندر



کمال اخلاقی

مترجم از ترکی آقای میرغلام احمد خان
ضابط استهکام

کمال اخلاق، صحت، علم، بارگاه مالی
(سادت) است:

کمال اخلاقی؛ یک چیز است که نظر بملکات روحیه، افعال و حرکات اعتیادیه و اجراءات تصدیه انسان بوجود آمده و اطلاق خصایل خوب بآن کرده میشود. و عمره، آخصایل باین ترتیب تکوین می یابد:

اولا: - در انسان؛ بتاثير مزاج و بنیه که از والدین ارثاً باو انتقال کرده و بحسب طرز اداره و اعاشه در زیر تأثیرات ماده شکل میکند.
ثانیا: - انسان؛ بتاثير معامله که که ابتدای بیند و تأثیرات محیط طبیعی و اجتماعی، که مؤخرأ در وي تاثير می بخشد و ضمناً اصول تصادفی که بآن معروض میشود حصول میابد.

ثالثاً: — نظر ببعضی چیزها مثل: سن، محیط، شرائط حیاتیه، معلومات و احوال صحیه که معروض تبدلات و انقلابات است درچار تبدلات و استحالات میشود.

(خوی خوب)

متفکرین و محررین زیادی خوی خوب را باین طرز تعریف کرده اند، بنفس خود و بنی نوع خود ایقاع مضرت نکردن،

نظر باین تعریف انسان؛ برای اینکه صاحب خوی خوب شود باید از هر فعل و حرکت سوء اجتناب ورزد زیرا: معلوم است هر فعل و حرکت؛ یا بالای صاحب آن و یا بالای دیگری اجرای تأثیر مینماید پس انسان‌ها برای اینکه بنفس خود شان و دیگران ضرر نرسانند باید دایماً از فعالیت و حرکت سوء ترسیده افعال و حرکات خود شانرا از روی قاعده ملاحظه و تدقیق داشته باشند.

حالانکه تعریف حقیقی خوی خوب اینست که: — انسان؛ بشرطیکه بدیگری ایقاع ضرر ننماید، و نفس خود، نفس دیگران را متضرر نسازد باید بخیر و منفعت دیگران حس، فکر و حرکت خودش را معطوف داشته باشد، نظر باین تعریف؛ خوی خوب را میتوان در افعال و احساسات اشخاص معلوم کرد.

رای يك انسان؛ خوی خوب مستحسن میباشد و اساس تمام خوی های خوب اینست که: يك فعل و فکری که با فعال و افکار خود او موافق نباشد نباید به بدی آن حکم کند.

مقتضای عدالت اینست.

صاحب يك فکر و فعلی که بمزاج و طبیعت ما مرافق نباشد از آنجای که فکر و فعل ما هم بمزاج و طبیعت او موافق نمیشود خیلی محق و طیبی است که: وي بامادر خوي و خصلت موافقت نکرده يك تلقی بدی را تعقیب خواهد کرد.

اینحال يك کیفیتي دارد که: در بین انسان‌ها تولید اختلاف دایمی کرده و بادی انکسار روابط مدنی و اجتماعیه شمرده میشود.

بنام علیه برای انسان های عالی غیر از قبول يك حریت افکار و اعمال مطلقه؛ دیگر چاره نیست. اما برای افکار فاسده و افعال شریره هیچ يك قسم حریت شناخته نمیشود. بافعال و افکاری که به صاحب آن و اشخاص محدوده و بهیئت اجتنابیه مادناً و حالاً ایقاء ضرر نماید نظر بماهیت و درجه تأثیر آن قلباً، لساناً و فعلاً مخالفت و ممانعت کردن از وظائف انسانیه است.

لاکن در اینجا شرط اینست: - ضرری که وقوع میساید باید مادی بوده و اثر آن حالاً ظهور کند ولی در اضرار موهومه و محتمله هیچ وجه حق مداخله را جایز نمی شمارند. يك سفیه از اعمالش باز داشته میشود اما يك مسرف عادی از تصرفات قولیه و فعلیه آن استقاط کرده نمیشود. چونکه: ضرر فعل سفیه حالاً در نفس آن ظاهر است. اما نتیجه افعال مسرف؛ شکلی را که کسب میکند با استقبال مجهول عائد است.

حق و وظیفه مخالفت و ممانعت کردن لساناً، قلباً و فعلاً بافکار فاسده و افعال شریره آیا به چه قسم اشخاص عائد است...؟

این امر در کسانی که براه راست از آن متأثر و متضرر گردیده اند بصورت حق تجلی میکند. اما مخالفت و ممانعت آنهاي که وجداناً و انسانیتاً متأثر شده اند بشکل وظیفه است. در يك جمعیت هیچ يك فعل و فکری از افراد صادر نمیشود؛ مگر که اعضای آن جمعیت خواه وجداناً و اخلاقاً و خواه ماده و ذاتاً کم و بیش متأثر نشود. بنا علیه در يك جمعیت؛ بهر فکر و فعل فاسد و شریر؛ برای اعضای جمعیت هم بصورت حق و هم بصورت وظیفه سبب مداخله موجود میباشد. حالانکه حقوقی که بعامه توجه میکند اداره آن بطور هیئت مجموعی بشخص معنوی که حائز و کالت عمومیه باشد متعلق است که خود این حقدار عمومی؛ حکومت است. زیرا اگر اینچنین نباشد: -

اولاً: - چون هر کس بعین درجه حائز قوت و وسائلی که ذریعه آن احقاق کرده شود نبوده و نمیشود استحصال حقوق نمایند.

ثانیاً: - چون هر کس تبعاً نظریه مجبوریات اخلاقیه و وجدانیه خود بایفای وظیفه اقدام نمیتواند بسیاری از وظائف انسانیه هستند که دو چار اهمال میشود.

اما از حق و وظیفه مداخله بافعال فاسده و شریره در کسانی که براه راست با افراد توجه میکنند هم موجود است.

تنها يك چیز قابل دقت و حفظ و وجودیت است که: باید در مقابل افکار فاسده و افعال شریره از طرف افراد برضد آن و مثل آن مداخله کرده شود.

یعنی: باید يك فکر فکراً و بفسادی صلحاً و يك فعل فعلاً و در برابر شر با خیر مقابله کرده شود.

حکومات: — برای نفوذ روح ارباب مفاسد و مقابله فکری با افکار آنها از آنجا که ما لك يك تعلقات نزدیک و واسطه قرب نمیشاند، لهذا منحصرأ در خصوصیات مادی و فعلی حق مداخله را برای خود قبول کرده و چیزه‌ی را که در خارج آن می ماند با افراد گذاشته اند.

حتی در اقوام و ای‌ی که مظهر يك تریه عالیه شده اند هم حکومت غیر از امور متعلقه مناسبات با سایر ملل و در بین مملکت بجز از امور متعلقه به توزیع عدالت و غیره؛ بدیگر امور و خصوصیات اهالی براه راست علاقه مندی نشان نمیدهد.

در جمعیات و ملی که خیلی ترقی کرده اند بعضی ها ادعا میکنند که: — چون دایره حیات روز بروز توسعه کرده و وظائف افراد دائماً رو به زیاد است لهذا با ساحه مداخلات حکومت با امور عامه تانص میکند.

انسان نمیتواند در تشکیلات هیئت اجتماعی از حدود وظیفه سر باز زده و امور عامه را دچار اختلال و بی نظمی نماید.

غایه مسلمانی: شخصاً سعادت دارین و انسانیه وحدت اجتماعیه است. مسلمانی انسان ها را در اطراف کله واحد مجتمع ساخته و بحسن استحصال آمال و مقاصد روحیه و حیانه بحال يك کله واحد متحرکه آوردن میخواهد.

حکومات؛ نظیر تشکیل و رابطه خصوصی فامیل هاست بطوریکه در يك عایله شخصی را رئیس قضا یا عایلوی قرار میدهند عیناً در يك ملتی حکومت هم همین مقام را داراست پس طوریکه عایله بدون وجود یک نفر رئیس امور خود را انتظام نمیتواند ملل هم

در برابر تامین و انتظام امور معاشرتی و مملکتی خود شان از وجود رئیس ناگزیرند .
 در مسلمانان آزادی طلاق ؛ ازینجا اخذ اساس میکند . بناء علیه رؤسای عائله با مور
 افراد عائله حق مداخله فعلی و فکری را حائز اند . در حالیکه بافعال و افکار کم و بیش مخالفت
 و ممانعت تجویز گردیده است بحسب انسانها ادنی درجه هم مداخله جاز نیست
 شرافت آنقسم حس را که مخصوص و منحصر بنفس با شد يك تعدی خیلی عادی هم
 اخلاص میکند . چون که : حس ؛ يك امر باطنی بوده در چیزیکه تعلق گیرد اثر آن ظاهر
 نمیشود . ماهیت و حقیقت آن تنها بجناب ، عالم الغیوب ، و صاحب آن معلوم است .
 اینک : حریت وجدان ؛ با این اساس مبنی است . دیگر يك دین ؛ مضرت فعلی و خارجی
 ایقاع نمیکند . و تحسبات و تلقینات آن اگر در نفس سالك آن محصورماند حرمت کردن
 بآن از واجبات اخلاقیه است .
 برای هر کس ، حس و قناعت و جدانیه خود او يك چیز عالی و مقدس بوده و تمام
 معنویاتش مربوط بآن میباشد .
 تجاوز کردن بآن اگر ظاهراً مشروع دیده شود هم این تجاوز در نظر او يك چیز خیلی
 شنیع و مخبی ظالمانه دیده میشود .
 حریت وجدانیه در بعضی صنوف و طبقات هر يك بدرجه که ایجاب کند حرمت
 نشان داده نمیشود در هر طرف دنیا از سبب اختلاف دین ؛ دوگونگی و چگونگی و حتی
 خصومت و تضاد در بین انسانها مشاهده میشود .
 این حال ؛ از طرف انتریکه باز اینک بآمال و احترامات مخصوصه گرفتار اند برای
 استحصال مطلوب خویش يك واسطه قرار میگیرد حتی يك علتی است که بعضاً راحت
 و حضور تمام انسانیت را اخلاص می کند .
 چاره که در مقابل این موانع سنجیده شود عبارت از تنمیه حسیات انسانیه است
 در ابزای بشر ؛ اسلامیت غیر از مشرکیت رعایت تمام ادیان را امر می کند .
 ذات مقدس رسالت پناهی علیهم الصلوٰة والسلام در باره غیر مسلمین که توسع آن
 با مدنیت لازم آید بدرجه که حوصله ما قبول نمیتواند اظهار التفات فرموده اند . تنمیه يك

حس در انسان ها ا نفاذ آن حس است با تریه و تلقین در نفس .
 تریه بصورت دینی ، ملی و انسانی سه نوع است . و مسائل اجتماعی بسیار از سبب تعیین
 اینکه آیا ازین سه نوع تریه کدام آن برای انسانها بسیار نافع است ظهور می کند .
 یکو اتی تریه در حالیکه منحصر آ شکل و ماهیت دینی را داشت بسببی که برای تأمین
 سعادت فردیه و اجتماعیه کفایت نمیکرد و روابط و تساندین الافراد خللدار میشد بتریه ملیه
 بسیار تر اهمیت داده شده .
 این حال ؛ اخوت و روابط انسانی را بقدر اخوت و روابط ملیه و دینیه یک حال
 لازمی آورده و ازینصرباینطرف اساس یک مسلک جدید و تریه انسانیه وضع کرده
 شده است . تریه دینیه ، تریه ملیه و تریه انسانیه مخالفین و طرفدارانی دارد .
 حالانکه : اصول تریه ملیه که نظر یک لزوم وضع گردیده است نه تریه دینیه را
 احاطه میکند و نه بجای آن قائم گردیده است بلکه تریه انسانیه هم باین دو تریه انضمام کرده
 تأثیرات فیاضانه و مسعودانه آنها را که در نفس دارند تزیل و تقلیل نمی کند .
 برای یک جمعیت ؛ تریه دینیه ، ملیه و انسانیه و برای یک شخص محبت نفس ، محبت عا ئله
 و محبت اقربا یکدیگر آنرا سلب نکرده بلکه تقویه میکند .
 بناء علیه لازم است که انسان ها ازین سه نوع تریه سوم آن را هم کسب کنند
 درینحال هر کس باید دیندار بشود و علاوه برینکه خود او حرمت دین را کند باید
 دیگران را هم بحرمت آن توجه داده و مانع از تجاوز و تحقیر شود . این وظیفه و حق برای
 هر کس اگر شناخته شود . در بین افراد متقابله دینه شان را تأمین میکند .
 مسلمانی این را امر میکند حضرت نبوت پناهی علیهم الصلوة والسلام غیر از مشرکیت
 در باره تمام ادیان ابراز حرمت کرده اند .

در تریه دینیه اساس اول اینست که : انسان بدین خود خادم و صادق باشد . برای
 یک انسان ؛ دردیانتی که متدین بآنست حریت نیست چونکه : یک انسان وقتیکه متدین بودن را
 یک دین قبول کند گویا باتباع تمام مستلزمات آن راضی شده است .

اگر يك سالك يك دينی كه بر خلاف اساسات و اعتقادات آن حرکت كند گفته شود كه :-

« بيا باتباع اين دين حال و حرکات آن را با اصول و قواعد آن قبول کن و توفيق حرکت نمايا اين دين را ترك کن ! چونکه جماعت به مخالفت تو تحمل کرده نمیتواند ، يك کار خيلي درست و بحق برابر است . چونکه حریت شخصيه و حریت وجدانيه بقدریکه مقدس باشد مثل قوانین حکومت که با اساس من وجه تساند و تناصر در بين افراد مستند است رعایت دين هم که اينچنين يك ماهيت را دارد در بين ايشان آنقدر واجب الاحترام میباشد .

اساس و ماهيت تريه مليه هم اينست که : هم شهري و هم ملت خود را مثل افراد عائله خود و مملکت و وطن خود را مثل خانه پدر خود دانسته و اينهارا بهرچيز ترجيح داده و بسيار دوست داشته و برای اکتساب فيض و تعالی اينها کوشيده و در وقت تهلسکه و لزوم فداکاری کرده باشد .

فقط در بعض ملت ها تريه مليه برای اشخاص مثل انتقام که مضر است بحس تحکم و تغلب باينچنين آمال استناد میکند .

باينحال ؛ از همه زياده تر در ملل جديده و يادر ممالک که جديدت محتاج و مجبور انکشاف بوده باشند تصادف کرده ميشود . لاکن اينچنين آمال سقيمه و حسيات شيرين در قلب اولاد يك بطنی که کاشته شده اگر نشو و نما پیدا کنند سبب اين ميشود که :-
بطن های ديگر هم بقا نيافته و ملل مذکور از بجه و از يك طرز اجتماعی ثابت و معين محروم ميشوند . ايجابات بسيار صاف و مشروع تريه انسانيه ، روابط دينيه و روابط مليه را بهيج يك وجه اهمال نکردن :- درباره تمام انسان ها خير خواه بودن ؛ معموريت و سعادت تمام دنيا را با سکون و انتظام آن آرزو کردن است . کذا اسباب اختلاف دين و مليت و يامملکت را رغماً برابطة خلقية و نوعيت ميدان ندادن باضلال آن نفس را از ايجابات تريه انسانيه دور نساختن است .

